

خانه من کجاست؟



فاطمه کلوانی

در سلسله مطالبی میخواهم از زندگی کودکانی بگویم که در دوران جنگ ایران و عراق به دنیا آمدند. زندگی سختی که این نسل پشت سر گذاشت باید مکتوب گردد تا کیفر خواستی باشد بر علیه حاکمان بر ایران. رنجی که این نسل کشید را نباید مسکوت گذاشت و به فراموشی سپرد. راستش جایی ندیده ام که در اینباره مطلبی نوشته شده باشد.

باید از مادرانی گفت که در میان بمبارانها و انفجارها، در بی برقی ها و خاموشی های شبانه و در بی امکاناتی مطلق نوزادانشان را به دنیا آوردند و زنده نگه داشتند. کودکانی که در شرایط جنگی، دوران خردسالی را طی کردند و خاطرات و بازی هایشان به جنگ آغشته شد. میخواهم از رنج و مشقات کودکانی بگویم که خاطرات کودکی شان مملو از صدای انفجار موشکها و بمبها و خرابی خانه ها و مرگ عزیزان و آوارگی است. همچنین میخواهم از این کودکان در نوجوانی شان بگویم، زمانی که با زندگی پناهجویی در اروپا آشنا شدند.

نوجوانانی که کابوس اخراج، زندگی مخفی، فقر و بیماری و محرومیت از ادامه تحصیل زندگی شاد و پرهیجان جوانی شان را تماما به نابودی کشاند.

میخواهم از زندگی هزاران کودک و نوجوانی بگویم که از يك طرف کودکی شان در کشورهای اسلام زده نبود شد و از طرف دیگر دوران نوجوانی شان در شرایط غیرانسانی پناهجویی در کشورهای اروپایی تباه گردید.

میخواهم از کودکانی بگویم که نمی دانند خانه شان کجاست نه دیروز میدانستند وقتی در زادگاهشان بودند و نه امروز میدانند که در مهد "تمدن" در اروپای مدرن، برای فردا مبارزه می کنند.

ادامه دارد



نان آوران کوچک

بمناسبت روز جهانی علیه

کار کودکان

امیر توکلی

۱۲ ژوئن روز جهانی مقابله با کار کودکان است. نفس وجود چنین روزی نشانگر غیرانسانی بودن و وارونه بودن سیستم اجتماعی حاکم بر دنیای امروز است. در دنیای زندگی میکنیم که طبق آمارهای

ناقص دولتی بیش از دویست میلیون کودک خردسال برای زنده بودن خود و خانواده شان مجبور به کار کردن در بدترین و وحشیانه ترین شرایط هستند. انسانهای کوچکی که هنوز خود را نیافته اند باید برای زنده بودن در این نظام خشن، بجنگند تا روزی بیشتر زنده بمانند.

کجایند مداحان نظام سرمایه داری تا جوابگوی له شدن میلیونها کودک باشند. در دنیای زندگی میکنیم که هر روز بر تعداد برده گان خردسال افزوده میشود و نشانی از بهبود در شرایط زندگی کودکان دیده نمیشود. تنها در ایران تحت نظام جمهوری اسلامی طبق آمارهای دولتی بیش از دو میلیون کودک خارج از سیستم آموزشی قرار دارند به زبان دیگر فقر خانواده چنان شدید است که والدین مجبورند کودکان را هم بکار بگمارند و این روندی است که با گرانی های روز افزون تصاعدی رو به افزایش است، برآستی زبان از بیان رنج و مشقات این کودکان عاجز است.

ادامه صفحه ۳

برگزاری مراسم روز جهانی علیه کار کودک در پارک مهران دولت آباد تهران



مراسمی با شکوه در روز جهانی علیه کار کودکان در میدان دولت آباد تهران توسط "جمعیت تلاش برای جهانی شایسته کودکان" برگزار شد. این مراسم با استقبال مردم کودک دوست و با شرکت تعداد قابل توجهی کودک برپا شد. در این گردهمایی درباره دنیایی بهتر و شایسته کودک صحبت شد و بندهایی از کنوانسیون حقوق کودک به زبان ساده برای کودکان توضیح داده شد. تجمع کنندگان در پایان مراسم با تصویب قطعنامه ای خواهان تحصیل اجباری و رایگان برای همه کودکان، ممنوعیت کار حرفه ای کودک، تامین زندگی خانواده های نیازمند و دسترسی انجمن های مدافع کودک به رسانه ها و اطلاع رسانی به جامعه در مورد حقوق کودکان شدند. ما همچنین به برگزارکنندگان و فعالین مدافع حقوق کودک که این مراسم را برگزار کردند، خسته نباشید میگویم و دستشان را می فشاریم.

زندگی شاد، امن و خلاق حق مسلم کودکان است

وضعیت اسفبار کودکان در افغانستان

افغانستان توسط آمریکا و همپیمانانش سیاست پذیرش پناهنده‌ی افغانی هم از طرف غرب و هم کشورهای همجوار تغییر یافت. پس از سقوط طالبان از سال ۲۰۰۲ به بعد حدود ۴ میلیون افغانی از کشورهای پاکستان و ایران به افغانستان برگردانده شده‌اند. نه تنها در کشورهای غربی پذیرش محدود و به صفر رسید و اخراج سیستماتیک پناهندگان شروع شد، بلکه پاکستان و ایران نیز بطور گسترده تری دست به اخراج پناهندگان افغانی زدند. بطوریکه این اخراج‌ها (به خصوص در فصل سرما) با اعتراض دولت افغانستان نیز روبرو گردید. رژیم جمهوری اسلامی افغانی‌های ساکن ایران را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱. مهاجرین که از ۱۹۷۹، در زمان اشغال شوروی به ایران پناهنده شده‌اند و دارای کارت آبی هستند. ۲. پناهجویان که از ۱۹۹۲، در زمان جنگ داخلی میان گروه‌های مذهبی، مجبور به ترک افغانستان شده‌اند و کمتر مورد توجه جمهوری اسلامی قرار داشته و دارای کارت سفید هستند. ۳. بقیه به عنوان کارگران فصلی به شمار می‌آیند. مقامات جمهوری اسلامی همیشه اعلام داشته‌اند که پناهندگان افغانی موجب بیکاری و شیوع جراثیم در ایران هستند و سیاست داخلی را دچار بحران می‌کنند و باید به افغانستان بازگردانده شوند. این اخراج‌ها بویژه برای کودکانی که در ایران از والدین افغانی‌الاصل متولد شده، بخشا به مدرسه رفته، و به فرهنگ، زبان و شیوه‌ی زندگی خو گرفته‌اند، و بازگشت به سرزمینی که در اشغال نیروهای خارجی است و جنگ داخلی هنوز در آن جریان دارد (و به جز در شهرهای کابل و هرات امکانات زیستی وجود ندارد) رودررویی فاجعه‌باری است با زندگی بدون چشم‌انداز.

پاکستان پیشاور تنها راه درآمد بافت قالی است؛ درآمد روزانه‌ی کودکان از ساعت ۵ صبح تا ۶ بعدازظهر ۲ تا ۵ یوروست. در اثر استثمار این کودکان، بزرگترین سودها به جیب سرمایه‌ها در اروپا و آمریکا سرازیر می‌شود. عبدالله نوجوان ۱۲ ساله‌ای که در کمپ پناهندگی به کار بافتن فرش مشغول است، یکسال است که همانجا می‌خوابد و روزی ۳ یورو دستمزد می‌گیرد، که قسمت اعظم آن را برای خانواده‌اش می‌فرستد.

آموزش

تنها ۳٪ از دختران و ۳۹٪ از پسران می‌توانند به مدرسه بروند. بدون داشتن امکانات آموزشی برای این کودکان و بیکاری والدین همیشه خطر پیوستن به گروه‌های مسلح و تروریستی وجود دارد. تنها در زمان سلطه طالبان ۸۰۰۰ کودک بعنوان سرباز در خدمت ماشین جنگی قرار داشتند. پس از حمله‌ی آمریکا و همپیمانانش نیز کودکان به انجای دیگر طعمه‌ی جنگ‌افروزی "نظم نوین جهانی" اند. سربازی آلمانی بنام Achim Wohlgethan تعریف می‌کند که در سال ۲۰۰۲ از کودکان برای پاکسازی مناطق مین‌گذاری شده استفاده می‌شد، بدین طریق که به روی این محل‌ها سیب پرتاب می‌شد و اگر بچه‌ها دنبال سیب می‌دویدند معلوم می‌شد که آن منطقه مین‌گذاری نشده، در غیر این صورت به پاکسازی منطقه و خنثی کردن مین‌ها می‌پرداختند. (به نقل از کتاب Endstation Kabul)

اخراج پناهندگان افغانی

همان‌گونه که اشاره شد، پس از ۱۹۷۹ در جریان کوچ عظیم مردم افغانستان که بزرگترین کوچ اجباری پس از جنگ جهانی دوم بود، حدود ۶ میلیون نفر به ایران و پاکستان پناهنده شدند. با اشغال نظامی

رویا بحرینی

قسمت دوم



بر اساس تخمین یونیسیف در کابل بیش از پنجاه هزار کودک مجبور به کار در خیابان هستند. در سال ۲۰۰۳ بیش از هفتاد هزار کودک در شهرهای کابل، جلال‌آباد و مزار شریف به فروش کار خود مشغول بودند. بر اساس آمار UNHCR در سال ۲۰۰۶، این تعداد مدام در حال افزایش است. در این میان بیشترین تعداد را پسران بین ۸ تا ۱۴ سال و دختران بین ۸ تا ۱۰ سال تشکیل می‌دهند. غیر از کار مستقیم و مزدی کودکان، برخی از دهقانان برای پرداخت بدهی‌های خود دختران خود را همچون برده بفروش می‌رسانند. بر اساس آمار کمیسیون حقوق بشر مستقلی بنام Afghanistan Independent Human Rights Commission (AIHRC) در افغانستان، که در سال ۲۰۰۶ منتشر شده، از ۸۰۰۰ خانوادگی که در ۱۶۴ منطقه‌ی افغانستان با آن‌ها مصاحبه شده، ۴۸،۸٪ گفته‌اند که حداقل یک کودکشان برای کمک به درآمد خانواده مشغول کار است و در ۱۹،۴٪ خانواده‌ها همه‌ی بچه‌ها مجبور به کار هستند.

بزرگترین علت کار کودکان فقر والدین است، و متقاضیان کار کودک سرمایه‌دارانی هستند که خواهان نیروی کار ارزان و مزد کم می‌باشند. سازمان جهانی دفاع از حقوق کودک طبق هشدارهای اعلام داشت که در اثر فقر و عدم امکان تحصیل کودکان و استفاده از نیروی کار ارزان آنان، ۲۵٪ از کودکان افغانی در سنین بین ۷ تا ۱۴ سال مجبور به کار برای کمک به خرج خانواده‌اند و در بعضی مواقع هم آنان تنها نان آور خانواده هستند. در گزارشی از یونیسیف آمده است که در کمپ پناهجویان افغانی در

دبیر کودکان مقدمند

کریم شاه محمدی

barnenforst@hotmail.com
Tel: 0046-708526716
Fax: 0046-706199054
Address: Barnen Först
Box 48
151 21 Södertälje
Sweden

سر دبیر

نشریه فارسی

امیر توکلی

tavakoli@hotmail.com

سر دبیر

نشریه سوئدی

افسانه وحدت

afsanehvahdat@yahoo.se

نشریه فارسی هر ۱۵ روز و نشریه به زبان سوئدی ماهانه منتشر میشوند و از طریق سایت کودکان مقدمند در دسترس می‌باشند

کودکان مقدمند را در شهر و یا کشور خود تاسیس کنید!

اگر شما هم به مشقات کودکان فکر می‌کنید، اگر شما هم معتقد هستید که این دنیا را میتوان امن تر، زیباتر و قابل تحمل تر برای کودکان کرد، پس به ما پیوندید.

نهاد کودکان مقدمند سازمان همه کسان است که زندگی بهتری را شایسته کودکانمان میدانند. با فعالیت متشکل و هدفمندمان میتوانیم دنیای بهتر برای کودکانمان بسازیم. به کودکان مقدمند پیوندید!

دست مذهب از زندگی کودکان کوتاه

ادامه: وضعیت اسفبار کودکان در افغانستان

در حالی که در کشورهای متروپل که افغانستان را در اشغال خود دارند سیاست فقیرسازی مردم سیاستی است روزمره، انتظار از میان برداشتن یا محدود کردن فقر در افغانستان توسط آنان، انتظاری است عبث. به عنوان مثال در خود آلمان (که قرار است بزودی بزرگترین نیروی نظامی را پس از جنگ جهانی دوم برای جنگ در افغانستان گسیل دارد) سیاست فقیرسازی و قطع تامین های اجتماعی، با هدف پائین آوردن مدام دستمزدها و بالا بردن نرخ استثمار به جانی رسیده که بنا برآورد خود وزیر خانواده تعداد کودکان فقیر آلمانی به ۱۷٪ کل کودکان افزایش یافته است. سیاست نظم نوین جهانی که به نام آزادی و بشردوستی، بنام دمکراسی و رهایی زن که با مدل میلیتاریستی آمریکا و غرب اعمال می شود، نه برای نفی ستم، بلکه برای تولید و باز تولید آن و تثبیت قدرت خویش است. در حالی که بر طبق اعلام وزارت امور خارجه ی آمریکا، امسال موفقیت آمیزترین سال برای فروش سلاح های آمریکائی با ارزش بیش از ۱۴ میلیارد دلار بوده، ۹۰۰۰ عدد از بمب های ساخته شده بر سر کودکان، زنان و مردان زحمتکش افغانی فرو ریخته می شود. مردم این کشورها تنها با اتکا به نیروی خود و همیاری و همبستگی سایر همزنجیرانشان در جهان خواهند توانست از زیر ستم، سرکوب و استثمار رهایی یابند. در برابر این نظام ضدانسانی سرمایه، مقاومت و مبارزه ی انسان های بستوه آمده ای قرار گرفته، برای برپائی دنیائی آزاد از ستم، جنگ و استثمار، دنیائی که در آن هیچ کودکی طعم فقر و آوارهگی را نچشد.

ادامه دارد



ISNA/PHOTO: HASSAN GHAREEB

ادامه: نان آوران کوچک

این در حالی است که ثروت و تولیدات جامعه هر روز افزایش می یابد اما سهم تولید کنندگان و بخش فرو دست جامعه سیری نزولی طی می کند و کودکان در این میان از اولین قربانیان این روند ضد انسانی هستند.

لغو کار کودکان و ایجاد نظامی انسانی و در خدمت رشد و شکوفایی کودک همین امروز قابل تحقق است، این امر اما با به عقب راندن دولتهای مستبد و وحشی امکان پذیر است. ایجاد دنیایی بهتر و انسانی تر برای کودکان فقط با اعتراض سراسری، بر قدرت و رادیکال انسانهای شرافتمند و کودک دوست ممکن است. باید کاری کرد، باید متشکل شد، باید برای کودکان هم که شده این دنیا را انسانی کرد.

فهرست زیر خلاصه اطلاعات مربوط به اعدام کودکان است که

توسط عفو بین الملل از سال 1990 ثبت شده است

- _ کاظم شیرافکن موقع اعدام 17 سال داشت .
- _ سه پسر - یکی به سن 16، و دو تا به سن 17 اعدام شدند .
- _ ابراهیم قربانزاده در سن 17 سالگی در رشت اعدام گردید . سال 2000
- _ جاسم ابراهیمی در 14 ژانویه در گناوه در ملاء عام به دار آویخته شد. او به هنگام اعدام 17 سال داشت . 2001
- _ مهرداد یوسفی 18 ساله در 29 ماه مه در غرب ایران اعدام شد. او به اتهام وقوع قتلی در زمان 16 سالگی او محکوم شده بود . 2004
- _ محمد محمدزاده در 25 ژانویه در استان غربی ایلام به دار آویخته شد. او پنج سال پیشتر، موقعی که 17 سال مجرم شناخته شده بود .
- _ سلمان، نام خانوادگی نامعلوم، در 12 مه به اتهام قتل در مشهد اعدام شد. او سال 2000 که 17 سال داشت به ارتکاب این قتل محکوم شناخته شده بود. بنا به گزارش مطبوعات، دادگاه برای اجرای حکم اعدام صبر کرده بود که سن او از 18 بگذرد .
- _ عاطفه رجبی سهاله (نگاه کنید به فصل 3) در شانزده سالگی اعدام شد 2005
- _ ایمان فرخی (نگاه کنید به فصل 3)
- _ علی صفرپور رجبی 20 ساله در 13 ژوئیه به در پلدختر به دار آویخته شد. به قرار اطلاع، حکم اعدام او در فوریه 2002 موقعی که او 17 سال داشته صادر شده است. امکان دارد او در هنگام وقوع جرم که به اعدامش منجر شده فقط 16 ساله بوده باشد .
- _ ایاز مرهونی و محمد عسگری (نگاه کنید به فصل 3)
- _ فرشید فریقی 21 ساله در 1 اوت در بندرعباس به دار آویخته شد. فرشید فریقی 14 ساله بوده که قتل اتفاق افتاده است. به قرار اطلاع، او در سال 2000 موقعی که 16 ساله بوده دستگیر شده است. او پیش از اعدام شلاق خورده بود .
- _ دست کم يك جوان 17 ساله (نام، نامعلوم) یکی از چهار نفر افراد زیر 23 سال بود که به گزارش روزنامه کیهان به حروف اختصاری ا پ، ب ک، ح ک و ح ج معرفی شدند و در 23 اوت در بندرعباس در ملاء عام اعدام شدند.
- _ گزارش شده که مردی 22 ساله (نام، نامعلوم) از اهالی دهکدهای به نام دوست ایران نودان در طلوع روز 12 سپتامبر در استان فارس در ملاء عام اعدام شده است. او بنا به اطلاع، در سال 2000 موقعیکه 17 سال داشته محکوم به مرگ شده بود .
- _ رستم تاجیک (نگاه کنید به فصل 3) 2006 _ مجید سگوند (نگاه کنید به فصل 3) _ مردی به نام ستار در ماه سپتامبر اعدام شد. گزارشها حاکی از این است که او در دادگاهی در تهران در 26 ژانویه 2005 در سن 17 سالگی در اسلامشهر در جنوب تهران به قصاص محکوم شده بود.
- _ مرتضی م. به قرار اطلاع در 7 نوامبر در یزد در ملاء عام اعدام شد. بنا به گزارشها، او به هنگام اعدام 18 سال داشته است و به اتهام قتل دوستش در دو سال پیشتر، به قصاص محکوم شده بود .
- _ ناصر باتمانی 22 ساله به اتهام قتلی که به هنگام وقوع آن زیر 18 بوده است در اواخر دسامبر 2006 در زندان سنندج به دار آویخته شد. او پس از گذراندن يك محکومیت پنج ساله حبس اعدام شد . 2007
- 23 محمد موسوی (نگاه کنید به فصل 3) _ سعید قنبرزهی (نگاه کنید به فصل ۳)

توضیح نشریه: به دلیل کمبود جا از درج توضیحات فصل ۳ معذوریم، این اطلاعات را میتوانید در سایت عفو بین الملل ملاحظه کنید.

ادامه نامه محمد فدایی

بخشنامه های دست و پا گیر و خشکی که شرایط زندگی ما و وضعیت زندانها را نادیده میگیرد بررسی شود. به امید زندگی محمد فدایی - متولد 1366 زندان رجایی شهر کرج

محمد حسن زاده در

۱۷ سالگی اعدام شد

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی هفته قبل محمد حسن زاده را در سن ۱۷ سالگی در شهر سنندج اعدام کرد. اعدام محمد حسن زاده اعتراض شدید مردم و سازمانهای بین المللی را همراه داشت اما این اوپاشان برای حفظ حاکمیت کثیف خود حتی از اعدام نوجوانان ۱۶ و ۱۷ ساله هم ابائی ندارند.

چهارشنبه هفته قبل نیز هشت نفر اعدام شدند که دو نفر از آنها هنگامی که قتل صورت گرفته بود زیر ۱۸ سال بودند، بهنود شجاعی و محمد فدایی که آخرین نامه اش را در همین شماره چاپ کردیم.

سازمان عفو بین الملل اعلام کرده است: "ما یک بار و برای همیشه از ایران می خواهیم که مجازات اعدام نوجوانان را از جمله ۸۵ نوجوانی را که محکوم به اعدام هستند، متوقف کند. در حالی که ایران کنوانسیون حقوق کودک را امضا کرده است؛ نباید این نوجوانان به مرگ محکوم شوند."

سازمان عفو بین الملل به نامه محمد فدایی که در تاریخ ۷ ژوئن منتشر شد، اشاره کرده که وی گفته است تحت شکنجه مجبور به اعتراف شده است. سازمان عفو بین الملل با اشاره به این نامه تصریح کرده است: "او در مدت بازداشتش مورد شکنجه و آزار قرار گرفته است به گونه ای که در نهایت یک شب حاضر شده برگه ای را امضا کند که نمی داند در آن چه نوشته شده بود."

محمد فدایی در نامه خود نوشته است: "جوانی هشتم بیست و یکساله، هنگامی که پا به زندان گذاشتم ۱۶ سال داشتم، نوجوانی بودم که به مانند همه نوجوانان دیگر هنوز از رویاهای کودکی ام جدا نشده بودم." او ادامه می دهد: "آنقدر شلاق و کتک خوردم، آنقدر از سقف آویزانم کردند که دیگر آمیدی به زنده ماندن نداشتم."

به گزارش عفو بین الملل از سال ۱۹۹۰ تا کنون حداقل ۳۰ نوجوان در ایران اعدام شده اند که از این تعداد ۷ نفر در سال ۲۰۰۷ و حداقل یک نفر در سال ۲۰۰۸ به دار آویخته شده اند. سازمان عفو بین الملل همچنین می گوید: حداقل ۸۵ نوجوان دیگر در ایران با دریافت حکم اعدام در انتظار اجرای حکم خود هستند.

ما در نهاد "کودکان مقدمند" به خانواده های این عزیزان تسلیت گفته و ما را در غم شان شریک بدانند. از همه مردم هم می خواهیم که این جنایت رژیم را بی پاسخ نگذارند و به هر شکلی که میتوانند جلوی این وحشیگری ها را بگیرند.

هنگامی که پا به زندان گذاشتم ۱۶ سال داشتم

حکم متوقف شد. از پله ها که پائین می آمدم دوباره کلاس و مدرسه جلوی چشمانم زنده شد، دوباره احساس کردم که به سوی مدرسه میروم، دوباره شوق مدرسه و کتاب و دفتر در دلم زنده شد.

اکنون باردیگر در انتظار اجرای حکم هستم، دیگر از مرگ نمی ترسم، سالهاست که با آن زندگی کرده ام، سالهاست که کابوس آن آزارم میدهد، سالهاست که قبل از خودم رویاهایم را دار زنده، روزی نیست که به مادرم نگویم شاید این آخرین تلفنم باشد و روزی نیست که شاهد گریه مادرم نباشم. کم نیستند کسانی مانند من که زندگی برایشان در همان سن شانزده سالگی متوقف شده است، کم نیستند کسانی که به هر دلیلی امروز و در حالی که هنوز طعم شیرین زندگی را نچشیده اند باید هر شب منتظر باشند که شاید امشب آخرین شب زندگی اشان باشد، امروز که این نامه را برایتان مینویسم هنوز نمی توانم باور کنم که من از مدرسه و دوستانم برای همیشه جدا شده ام، هنوز نمیتوانم باور کنم که من بزرگ شده ام و دیگر نوجوانی و کودکی ام به پایان رسیده است، هنوز نمیتوانم باور کنم که تا چند روز دیگر باید بمیرم، هنوز نمیتوانم باور کنم که دوباره باید از همان پله ها بالا بروم و طناب به گردنم ببندازم، من به امید زندگی و به امید آینده توانسته ام خودم را در زندان از هر گونه خطا و خلفی حفظ کنم، راه دور نمازخانه و تنها مونس خدای بزرگ بود که هر روز با او به راز و نیاز مینشینم.

امروز من به نام خودم و نام تمامی نوجوانانی که تعدادمان هم کم نیست سوگند میدهم تمام کسانی را که رویاهایشان را در کودکی به چشم دیده اند. از طرف خانواده همه مان تقاضای رسیدگی به وضعیت مان را دارم، شرایطی را فراهم آورید تا پرونده ما و امثال ما در فضایی عادلانه و به دور از خشونت و به دور از شرایط و

حکم متوقف شده بود. طناب را به گردنم انداختند، برای چند لحظه چشمهایم را بستم و خدا را با همه وجود به یاری طلبیدم، تنها چند ثانیه قبل از اینکه زیرپایم را خالی کنند چون معلوم شده بود هر دو وکیل کلاهبردار بودند و در روز اجرای حکم حضور نداشتند به کمک وکیل دیگر موضوع روشن میشود و در آخرین لحظه اجرای

حکم متوقف شد. از راه می رسید من را میزد، همراه با سارق و قاتل شکنجه شدم تا یکی از آن شبهای غیرقابل تحمل به ناچار گفتم هر چه بنویسید و هرچه بگوئید امضاء میکنم، نیم ساعت بعد کاغذی را جلویم گذاشتند. بدون آنکه بدانم درون آن چیست و چه چیزی نوشته شده بود مجبورم کردند آن را انگشت بزنم، خدا را شاهد میگیرم نه کلمه ای نوشتم و نه میدانم در آن کاغذ چه نوشته شده بود. روز بازپرسی نیز گفتند که من به قتل اعتراف کرده ام، تا من و خانواده ام به خود آمدم سایه مرگ بر زندگی ام سنگینی کرد. خانواده ام دو وکیل برای من انتخاب کردند که متأسفانه بعداً مشخص شد که هر دو قلابی بوده اند، یعنی کسانی در دادگاه از من دفاع کردند که اصلاً وکیل نبودند.

پایم به زندان باز شد، آنهم زندانی که جرم و جنایت از در و دیوار آن میباید، تا به خودم آمدم دیدم نوجوانی هستم در میان دهها مجرم انسان نما. برای حفظ خودم و برای اینکه آرزوهایم قبل از خودم نمیرند سالها با در و دیوار و مجرم و زندانبان جنگیدم تا اینکه فریادم به جایی رسید، شبی من را پای جویبه دار بردند، هنگامی که فرار شد وصیتنامه ام را بنویسم باور کنید نمیدانستم چه بنویسم. آخر نمیدانستم مرگ چیست، برای من زندگی در همان سن شانزده سالگی، در همان سنی که باید هنوز سرکتابهایم خوابم میبرد متوقف شده بود. طناب را به گردنم انداختند، برای چند لحظه چشمهایم را بستم و خدا را با همه وجود به یاری طلبیدم، تنها چند ثانیه قبل از اینکه زیرپایم را خالی کنند چون معلوم شده بود هر دو وکیل کلاهبردار بودند و در روز اجرای حکم حضور نداشتند به کمک وکیل دیگر موضوع روشن میشود و در آخرین لحظه اجرای



جوانی هشتم بیست و یکساله، هنگامی که پا به زندان گذاشتم ۱۶ سال داشتم، نوجوانی بودم که به مانند همه نوجوانان دیگر هنوز از رویاهای کودکی ام جدا نشده بودم، هنوز کتابهای مدرسه ام بود، هنوز هراس و دلهره کنکور به سراغم نیامده بود، دلهره شیرینی که حسرتش به دلم ماند.

طبی دعوایی بچه گانه به قصد میانجیگری وارد شدم تا مبدا سرکسی بشکند یا بینی کسی خون بیاید اما نمیدانم چگونه بود که جان انسانی در آن غروب سیاه که باعث غروب همه آرزوهایم شد گرفته شد. اما نه به همین سادگی، از آن روز به بعد زمین و زمان دست به دست هم دادند تا مرا از کتابهایم جدا کرده و به سوی جویبه دار ببرند، جوان ناگامی که نمیدانم از کجا و به دست چه کسی زخمی شد به بیمارستانی برده شد که حتی امروز هم اتاق جراحی آن آمادگی پذیرش چنین زخمی را ندارد، بیمارستانی که هنوز توانایی عمل باز قلب را ندارد. عمل باز قلب در چنین بیمارستانی انجام گرفت و منجر به مرگ جوان شد.

از روزی که پایم به آگاهی باز شد یا بهتر بگویم، رفتم که بگویم من هم شاهد دعوا بوده ام روزگار من به گونه ای دیگر ورق خورد و هزاران در پشت سرم بسته شد. مدتی را که در آگاهی به سر برده ام از تلخ ترین روزهای زندگی ام بود، روزهای تلخی که هر شب به مانند کابوسی به سراغم می آید. آنقدر شلاق و کتک خوردم، آنقدر از سقف آویزانم کردند که دیگر آمیدی به زنده ماندن نداشتم. هر

ادامه صفحه ۳

جلوی اعدام کودکان در ایران را بگیریم، به جنبش علیه اعدام، بپیوندید!